

# گفتارهایی در روش شناسی علم اقتصاد

موسی غنی نژاد

## فهرست مطالب

مقدمه ۲

|    |  |
|----|--|
| ۸  | گفتار نخست: نگاهی به روش‌شناسی پوزیتیویستی و تأثیر آن بر فلسفه علم معاصر |
| ۹  | ۱-۱- خاستگاه اندیشه‌های پوزیتیویستی                                      |
| ۱۵ | ۱-۲- پوزیتیویسم منطقی  |
| ۲۴ | ۳-۱- منتقدان درونی پوزیتیویسم و تحول در فلسفه علم                        |
| ۲۴ | • ابطال‌گرایی به عنوان معیار تشخیص معرفت علمی                            |
| ۳۳ | • نظریه‌های رشد معرفت علمی   |
| ۴۴ | گفتار دوم: روش‌شناسی اقتصاد سیاسی کلاسیک                                 |
| ۴۸ | ۱-۲- روش‌شناسی متقدمان فرانسوی   |
| ۴۸ | • کشیش گُندیاک   |
| ۵۹ | • دستوت دُتراسی  |
| ۶۷ | • ژان باتیست سیه   |
| ۷۱ | ۲-۲- روش‌شناسی کلاسیک‌های انگلیسی  |
| ۷۴ | • ناسو سینیور  |
| ۷۹ | • جان استوارت میل  |
| ۸۱ | • جان الیوت کیرنِس   |
| ۸۶ | ۳-۲- همانندی‌ها و تفاوت‌های روش‌شناسی کلاسیک‌های فرانسوی و انگلیسی       |

|     |  |
|-----|--|
| ۹۴  | گفتار سوم: جدال روش‌ها و اهمیت آن                                |
| ۹۶  | ۳-۱- کارل منگرو نقد تاریخی‌گری آلمانی ۸۰                         |
| ۱۰۵ | ۳-۲- گوستاو شمولر و نقد نظریه‌پردازی محض                         |
| ۱۲۰ | ۳-۳- ریشه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی جدال روش‌ها                   |
| ۱۴۲ | گفتار چهارم: علم اقتصاد و پوزیتیویسم                             |
| ۱۴۹ | ۴-۱- هاچینسن نخستین پرچمدار پوزیتیویسم در اقتصاد                 |
| ۱۵۹ | ۴-۲- سامونلسن، پوزیتیویسم در قامت عملیات‌گرایی و توصیف‌گرایی     |
| ۱۷۰ | ۴-۳- ابزارگرایی، روش‌شناسی تدافعی فریدمن                         |
| ۱۸۶ | گفتار پنجم: علم اقتصاد و رابطه آن با شناخت‌کنش انسانی            |
| ۱۸۸ | ۵-۱- چیستی‌کنش انسانی  |
| ۱۹۶ | ۵-۲- مبانی معرفت‌شناختی پراگماتولوژی                             |
| ۲۰۳ | ۵-۳- تجربه‌گرایی در علم و مسأله مونیسم (یگانگی) روش‌شناختی       |
| ۲۱۸ | گفتار ششم: جایگاه مباحث روش‌شناسی در جریان اصلی علم اقتصاد کنونی |
| ۲۲۲ | ۶-۱- موضوع و تعریف علم اقتصاد در جریان اصلی کنونی                |
| ۲۴۶ | ۶-۲- علم اقتصاد و مهندسی اقتصادی                                 |
| ۲۷۲ | ۶-۳- مفهوم علیت و ابهام در کاربرد آن                             |

## ۱-۱- خاستگاه اندیشه‌های پوزیتیویستی

فرانسه سده نوزدهم میلادی را زادگاه اندیشه‌های پوزیتیویستی مدرن می‌دانند. تفکیک شناخت مبتنی بر واقعیت‌های قابل مشاهده از غیر آن مبنای اصلی این اندیشه‌هاست. پوزیتیویست‌ها بر این رأی بودند که شناخت حقیقی از انعکاس واقعیت در ذهن انسان حاصل می‌شود، از این رو، چنین شناختی را تحصیلی (پوزیتیو) می‌نامیدند و تنها آن را معتبر می‌دانستند. در مقابل، شناخت غیر معتبر یا غیر پوزیتیوهر آن چیزی بود که ریشه در واقعیت قابل مشاهده نداشت و از اندیشه‌ورزی صرف و یا خرافات نشأت می‌گرفت.

البته پیش از رواج پوزیتیویسم، پیش‌درآمد آن به صورت نسخه اولیه «علم‌گرایی»، تحت عنوان «فلسفه مکانیکی»، یا «فیزیکالیسم»، در سده هفدهم مطرح شده بود و چهره‌های معروفی مانند دکارت، گاسندی، بویل و هابز از آن به شدت طرفداری می‌کردند. هواداران فلسفه مکانیکی خواهان حذف هرگونه تبیین «خفیه»<sup>۱</sup> از گفتار علمی بودند و تأکید داشتند که اجزای معتبر تبیین حقیقتاً علمی صرفاً ذرات ماده و حرکات و تغییرات آن است. (کالاهان، ۲) آن‌ها هر مفهومی را که مابه‌ازای مادی ملموسی در عالم بیرون نداشت تصوری رازآلود

و کاذب می‌خواندند. جالب است بدانیم زمانی که نظریهٔ جاذبهٔ نیوتن مطرح شد هواداران دکارتی فلسفهٔ مکانیکی، نیروی جاذبهٔ میان اجسام را به عنوان مفهوم غیر ملموس اسرارآمیز به تمسخر گرفتند. (کالاها، ۴) موفقیت چشمگیر اندیشه‌های نیوتن موجب تضعیف فلسفهٔ مکانیکی رایج سدهٔ هیجدهم شد. اما، ظرفه اینکه علم‌گرایی ماتریالیستی به شکل تفکرات پوزیتیویستی، این بار با تمسک به مکانیک نیوتنی، در سدهٔ نوزدهم دوباره رواج یافت.

درست است که مفاهیمی مانند «شناخت تحصلی (پوزیتیو)» یا «فلسفهٔ پوزیتیو» را کسانی مانند کُندرسه و سَن سیمون پیش از اوگوست کُنت مطرح کرده بودند اما تدوین تفکرات پوزیتیویستی در قالب یک سیستم فکری گسترده یقیناً کاری است که کُنت به انجام رساند. اوگوست کُنت را به درستی پدر پوزیتیویسم می‌نامند. (لنزر، xi) او در زمان حیات خود، نه تنها در فرانسه بلکه در خارج از آن نیز بسیار معروف شد و تأثیر عمیق و ماندگاری بر اندیشهٔ غربی نهاد. جان استیوارت میل معتقد بود فلسفهٔ پوزیتیو کُنت از نظر معاصران وی «فلسفهٔ قرن» تلقی می‌شد و مشکل بتوان دربارهٔ تأثیر افکار او بر مباحث نظری پس از وی اغراق کرد. البته داوری استیوارت میل را نباید به سدهٔ نوزدهم میلادی محدود دانست چرا که نفوذ اندیشه‌های کُنت به اشکال مختلف تا به امروز ادامه داشته است، به طوری که رگه‌هایی از آن را می‌توان در مباحث مربوط به «پایان فلسفه» ریچارد رورتی و «فرهنگ پسا فلسفی» سراغ گرفت. (لنزر، xv) نظریه‌های شناخت مبتنی بر مشاهدات تجربی (حسی) چندین سده پیش از کُنت مطرح شده بودند و فیلسوفانی مانند، جان لاک و دیوید هیوم در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی نمایندگان برجسته این گونه نظریات به شمار می‌رفتند، اما آنچه اندیشهٔ کُنت را متمایز می‌کرد کنار نهادن یکبارهٔ پرسش‌های مهم فلسفی مانند آغاز و انجام جهان، ماهیت موجودات، علت ذاتی، علت غایی و غیره به عنوان «مفاهیم مطلق» غیر قابل شناخت بود، و اینکه باید صرفاً به کشف قوانین حاکم بر مناسبات میان پدیدارها، به روش پوزیتیواکتفا کرد. البته، لازم به تأکید است که کُنت نظریهٔ پوزیتیو خود را در قالب «فلسفهٔ عمومی» ناظر بر تحول سه مرحله‌ای ذهن انسان مطرح ساخت، فلسفه‌ای که مدعی توضیح یا حداقل توصیف چگونگی تکامل بشریت از آغاز تا به امروز، و نیز، تحول ذهن فرد از کودکی تا پیری بود. این تنوری را شاید ابداع

خاص کُنت دانست که بر جذابیت و نفوذ اولیهٔ اندیشه‌های وی، احتمالاً، تأثیر به‌سزایی گذاشت.

با اینکه کُنت طرح پرسش‌های فلسفی را بیهوده می‌دانست، اما برای بیان نظریهٔ خود از اصطلاح «فلسفهٔ پوزیتیو» استفاده می‌کرد. او در توضیح این رفتار به ظاهر متناقض نوشت:

از اینکه به علت نبودن جایگزین بهتری مجبور به استفاده از واژهٔ فلسفه هستم متأسفم، چراکه واژهٔ فلسفه به معانی مختلف و نابه‌جایی به کار رفته است. اما با اضافه کردن صفت پوزیتیو به آن معنایش را تغییر می‌دهم تا هرگونه ابهام اساسی را حداقل نزد کسانی که ارزش آن را می‌دانند برداید. (کُنت، ۹-۱۰)

به سخن دیگر، کُنت فلسفه را نه در مفهوم رایج آن، که عبارت است از طرح پرسش‌های بنیادین، بلکه به معنای «سیستم کلی مفاهیم انسانی» به کار می‌برد. گرچه او در توجیه این کار خود از قدما، به ویژه ارسطو، یاد می‌کند اما واضح است که با آوردن صفت پوزیتیو به دنبال فلسفه، مفهوم جدیدی جعل می‌کند که نزد قدما وجود نداشت. فلسفهٔ پوزیتیو برای کُنت، در واقع، نوعی نظام فکری است که تنها شناخت مبتنی بر واقعیات قابل مشاهدهٔ تجربی را معتبر می‌داند. به عقیدهٔ وی سه نوع نظام فکری کلی، یا به اصطلاح خود کُنت «فلسفهٔ عمومی»، وجود دارد که به ترتیب گویای کودکی، نوجوانی و بلوغ بشریت است: فلسفهٔ تئولوژیک (الهیاتی)، فلسفهٔ متافیزیک (فراطبیعی) و فلسفهٔ پوزیتیو (تحصلی). کُنت شباهت زیادی میان فلسفهٔ پوزیتیو خود و «فلسفهٔ طبیعی» دانشمندان انگلیسی از نیوتن به این سو قائل است، اما علت اینکه به جای فلسفهٔ طبیعی یا فلسفهٔ علوم از اصطلاح فلسفهٔ پوزیتیو استفاده می‌کند این است که مفهوم اخیر فراگیرتر است و شامل مطالعهٔ پدیدارهای اجتماعی و نیز سایر پدیدارها است و به صورت یکسانی دربارهٔ همهٔ موضوعاتی که ذهن انسان به آن‌ها می‌پردازد کاربرد دارد. (کُنت، ۱۰-۱۱)

کُنت، در واقع، مدعی کشف چگونگی تحول نظام فکری انسان است. او بر این رأی است که روح [ذهن] انسان از سه وضعیت نظری متفاوت عبور می‌کند: